



کاوس کیانی

کدام شریعتی؟

موضوع : شریعتی، روشنفکری چند بُعدی

درباره‌ی شریعتی

سال : ۱۳۹۶

کانون آرمان شریعتی

✦ پرسش :

● چرا با این که دکتر شریعتی به مسائل طبقاتی اعتقاد داشت، پس از او بیش‌تر به "دیدگاه فرهنگی" او بها داده شد تا به "دیدگاه طبقاتی" اش؟ آیا ما نباید این مسائل را از هم تفکیک کنیم که: "کدام شریعتی" باید مطرح باشد؟! چون هر کسی با دیدگاه خودش به شریعتی نگاه می‌کند، در صورتی که، اول باید موضوع "کدام شریعتی؟" را برای خودمان روشن کنیم.

● بله، نگاهِ شریعتی به تاریخ، به جامعه، به انسان، و حتی به افراد، نگاهِ طبقاتی است، و می‌گوید: اگر می‌خواهی بدانی که فردی چگونه فکر می‌کند، ببین از کجا می‌خورد! به عبارتی، نگاهِ شریعتی به افراد هم، یک نگاهِ طبقاتی است. و یکی از عوامل انحرافِ اکثریتِ طرفدارانِ شریعتی، از این خطِ فکری، همین "گرایشِ فرهنگی"ی صرف بوده است!

● آری! باید دقیقاً تفکیک کنیم که، امروز کدام شریعتی را باید مطرح کنیم. و من در پرسش‌های قبلی توضیح دادم که: پروژه‌ی شریعتی در آن دوران، پروژه‌ی "اصلاح مذهبی" (پروتستانتیسم) بود، و آن پروژه هم "ناتمام" ماند، و آن شریعتی ایدئولوژیکِ پروتستانتیست، پس از او باید توسطِ روشنفکرانِ ایدئولوگ، و در یک سازمان یا حزبِ ایدئولوژیکِ مدرن، ادامه می‌یافت، و تکمیل می‌شد، که نشد.

● البته این رسالت، توسطِ سازمانِ آرمانِ مستضعفین، و چند سازمانِ کوچکِ دیگر، تا پیش از سرکوبِ شدیدِ سالِ شصت، تا حدی انجام گرفت، اما پس از آن، با دستگیریِ روشنفکرانِ این خط، و شرایطِ اختناق، رها شد، و تنها به صورتی محدود و محفلی و نا کارآمد، در ایران و اروپا، ادامه یافت.

● آری! هر کسی با دیدگاهِ خویش و از چشم‌اندازِ خویش به شریعتی نگاه می‌کند، در صورتی که، ما پیش از آغازِ حرکتِ مان، اول باید مسأله‌ی "کدام شریعتی" را برای خودمان روشن کنیم. و من، به همین دلیل، مدام تاکید می‌کنم که: پروژه‌ی شریعتی، "در آن دوران"، یک پروژه‌ی "اصلاحِ مذهبی" (پروتستان‌تیسیم)، در چارچوبِ یک "نوزایی ملی" (رنسانس)، و برای نجاتِ خودِ اسلام، بوده است، و این به معنای "جاودانی" بودنِ آن پروژه نیست!

● امروز دیگر آن پروژه، با ضروریاتِ دورانِ ما، سازگار نیست، و دورانِ تاریخیِ آن به سر آمده است. چرا که، آن پروژه‌ی خودآگاهِ کردنِ مردم از ماهیتِ ارتجاعیِ مذهب "تشیعِ صفوی"، که توسطِ شریعتی، و به صورتی فکری و فرهنگی و ذهنی آغاز شده بود، با "تجربه‌ی عینی" مردم از ماهیتِ آن مذهب، در چهل سالِ گذشته، آن هم در چارچوبِ یک حکومتِ فاجعه‌بار و فضاحت‌بارِ مذهبی، انجام شده است، و در واقع این پروژه، البته به صورتی ناقص و سقط‌شده، تحقق یافته است، و دیگر یک پروژه‌ی قابلِ پیگیری نیست! و جامعه‌ی امروزِ ما، و به ویژه نسلِ جوانِ خسته و بیزارِ ما، به هیچ وجه تمایل و توانِ پیگیریِ این پروژه را ندارد، و ما پیروانِ این مکتبِ رهایی‌بخش، باید استراتژیِ دیگری را در راستای تحققِ آرمانِ شریعتی در پیش بگیریم.

● ما که لزوماً نباید امروز هم همان پروژه‌های که شریعتی در دوران خویش انتخاب کرد را انجام دهیم. شریعتی یک طرحی داشت، که ناتمام ماند، و ما باید همان کارِ ناتمام را در یک سازمان یا حزبِ ایدئولوژیک به پایان می‌رساندیم، و تلاشِ خودمان را هم انجام دادیم، اما این کار، با سرکوبِ ما، بارِ دیگرِ ناتمام ماند، و سی سال رها شد، و در نهایتِ کار، دچارِ ناهم‌زمانی با جامعه شده، و از کار افتاده است!

● آری! به قولِ شما، یک شریعتیِ دیگر هم بود، آن شریعتی که دیدگاهِ طبقاتی داشت، و در پایانِ عمرِ خویش، به آرمانِ "عرفان، برابری، آزادی" رسیده بود. و به عبارتی، او پس از مرحله‌ی "کارِ فکری" ایدئولوژیک، در چارچوبِ پروژه‌ی پروتستانتیسم، و در قالبِ تشکیلاتیِ "حزبِ ارشاد"، در نهایتِ حرکتِ فکریِ خویش، مرحله‌ی "کارِ اجتماعی"ی حزبی فرایده‌ی ایدئولوژیک را تئوریزه کرد، تا روشنفکرانِ مبارزِ برخاسته از متنِ مردم، مبارزه‌ی خویش را، برای تحققِ آرمانِ "عرفان، برابری، آزادی"، آغاز کنند.

● امروز، یکی از آفت‌های خطِ شریعتی، سیاست‌گریزیِ برخی از طرفدارانِ شریعتی است. آنان در اوجِ مسخ‌شدگی توسطِ ایده‌ی "خودآگاهی"، به ما می‌گویند: "...شما چرا به سیاست می‌پردازید، و به دنبالِ ایجادِ یک حزب در خطِ شریعتی

هستید؟!...". سوالی که، به روشنی بیانگر آئینه شدن این افراد با "کتاب" و ایده‌ی "خودآگاهی" است!

● در حالی که، شریعتی یک معادله‌ی مشخصی دارد. و می‌گوید: انسان مساوی است با، "حیوان" به علاوه‌ی "سیاست"! و به عبارت دیگر، "انسان، حیوانی است سیاسی"! همان تعریفی که افلاطون می‌کند. البته، انسان حیوانی است سیاسی، و نه حیوانی سیاست‌مدار. آری، اگر منظور آنان این است که شریعتی سیاست‌مدار نبود، بله، شریعتی سیاست‌مدار نبود، و اصلاً به قدرت نزدیک هم نمی‌شد، اما، "سیاسی" بودن به معنای "سیاست‌مدار" بودن نیست.

● از نظر شریعتی، سیاسی بودن به این معنا است که، آن فرد سیاسی، به دنبال آن است که: سرنوشت خود، جامعه، و کشور خویش را، خودش و دیگران، باهم، و مشترکاً، به پیش ببرند، نه این که توسط دیگران و قدرت حاکم بر جامعه، و در راستای منافع آنان، کنترل و اداره شوند!

● و اکنون، این "حیوان"، که با "سیاسی" شدن، وارد حوزه‌ی انسانی شده است، انسان مختاری است که، با برخورداری از این "قدرت انتخاب‌گری"، به دنبال آن است که، خود، آن "خویشتن خدایی خویش" را، بسازد، و اجازه ندهد که دیگران سرنوشت‌اش را تعیین کنند.

● این هواداران گویا، معنای واژه‌ی "سیاسی" را، برخلاف معنای آن در "فرهنگ شریعتی"، و بر مبنای معنای عرفی و معمول آن در جامعه، به معنای تلاش برای "کسب قدرت" گرفته‌اند، و هر نوع "مبارزه‌ی سیاسی" را نیز، در همین چارچوب معنایی عرفی، معنا می‌کنند!

● آنان هرگز به خود زحمت نمی‌دهند که زندگی خود شریعتی را بررسی کنند، تا مبارزات او از آغاز جوانی، و سال‌های زندانی بودن او را ببینند! و نیز به این درک نرسیده‌اند که: پروژه‌ی "اصلاح مذهبی" (پروتستانتیسم)، در واقع، آغاز "طرح یک ایدئولوژی"، برای ساختن روشنفکرانی "خودآگاه، فعال، و فداکار"، و تجهیز آن مبارزان، به یک ایدئولوژی انسانی و انقلابی، جهت آغاز یک مبارزه‌ی سه مرحله‌ای، در راستای تحقق جامعه‌ای مبتنی بر "عرفان، برابری، آزادی"، بوده است.

● او در همان دوره‌ی اصلاح مذهبی هم، در نوشته‌ها و سخنرانی‌هایش، مدام نقد قدرت می‌کند. جشن‌های ۲۵۰۰ ساله را به شدت می‌کوبد، در اعتراض به تیرباران زندانیان سیاسی، سخنرانی "شهادت" و "پس از شهادت" را ایراد می‌کند، حتی به اداره‌ی هواشناسی هم متلک بار می‌کند، و هرگز از نقد قدرت استبدادی فارغ نیست.

● او در آن دوران، و در سطح کلان، عامل انحطاط جامعه‌ی ایران را، مذهب ارتجاعی می‌داند، و در این رابطه، راه نجات جامعه از این انحطاط را، انجام پروژه‌ی "اصلاح مذهبی" (پروتستانتیسم) دانسته، و هدف اصلی او، پیش بردن آن پروژه‌ی حیاتی بوده است.

● آری! ما پیرو مکتب شریعتی هستیم، اما این به آن معنا نیست که، ما هم باید همان کاری را انجام دهیم که او انجام داد! و همان پروژه‌ای را انتخاب کنیم که او انتخاب کرد! چون استراتژی هر عصری، ربط وثیقی به "زمان" و "شرایط" دارد، و ما در زمانه و شرایط دیگری زندگی می‌کنیم، و بین ما و شریعتی، یک "انقلاب مذهبی" فاصله است.

● یکی از عوامل پیدایش گرایشات گوناگون در خط شریعتی، و تک‌بُعدی شدن بسیاری از دوستداران و حتی پیروان وی، وجود تناقضات گفتاری بسیار در آثار خود اوست، که امری ضروری و طبیعی، و زاده‌ی رسالت دوگانه‌ی وی در "نقد مذهب" (در چارچوب پروژه‌ی پروتستانتیسم)، و "نقد مدرنیته" (در چارچوب پروژه‌ی فرامدرن)، و در راستای خلق یک مکتب رهایی‌بخش، بوده است.

● در این رابطه، آن دسته از خوانندگان آثار شریعتی، که با استراتژی دوگانه‌ی او آشنا نیستند، متحیرانه می‌گویند: چرا شریعتی این چنین متناقض صحبت می‌کند؟ یک جا عقلانیت را می‌کوبد، و در جایی دیگر از آن دفاع می‌کند! یک جا می‌گوید باید عقلانی بشیم، و در جایی دیگر می‌گوید که: عقلانیت، ابزاری شده است برای سرکوب و زندانی شدن انسان امروز. یک جا عرفان را خوراک روح انسان می‌داند، و جایی دیگر انسان را از غرق شدن در هیروت عرفان منع می‌کند! و بالاخره تکلیف ما روشن نشده است!

● این احساس تناقض در آثار شریعتی، به این خاطر است که، او در زمانی که دارد در چارچوب پروژه‌ی قرن شانزدهمی "نقد مذهبی" (پروتستانتیسم) حرف می‌زند، به خواننده می‌گوید که: عقلانی باش! و به دنبال عرفان نرو! و در زمانی که دارد در چارچوب پروژه‌ی قرن بیستمی "نقد مدرنیته" (فرامدرن)، مدرنیته را نقد می‌کند، ضرورتاً عقلانیت را نیز نقد می‌کند، و عرفان را به عنوان پادزهری، به غرب، و به آینده‌ی بشری، تجویز می‌کند.

● او در آنجا می‌گوید: به عرفان تکیه نکن! و در اینجا می‌گوید: تکیه کن! چرا؟! به خاطر این که، به قول خواهرمان سوسن شریعتی: شریعتی در دوره‌ی خویش، با دو پروژه‌ی ناهم‌زمان

روبرو بوده است. و هدف‌اش، عبارت بود از: در یک دوران، و به صورتی "هم‌زمان"، دو پروژه‌ی "ناهم‌زمان" را، توأمان و در کنار هم، به پیش بردن:

◆ پروژه اول، پروژه‌ی قرن شانزدهمی "نقدِ مذهب" (پروتستانتیسم) است، یک نوع "اصلاحِ مذهبی"، برای نجاتِ مذهبِ اسلام، و رهاییِ جامعه از انحطاطی تاریخی.

◆ پروژه دوم، پروژه‌ی قرن بیستمی "نقدِ مدرنیته" (فرامدرن) است، برای فراتر رفتن از مدرنیته، و ساختن یک مکتبِ "فرامدرن"، برای فردای انسان، با طرح آرمانِ بشریِ "عرفان، برابری، آزادی"، طرح اومانیسیمِ مذهبی، طرح عرفانِ توحیدی، طرح دموکراسیِ شورایی، طرح سوسیالیسمِ ایثاری، و طرح اتترناسیونالیسمِ انسانی.

● ما با تعجب بسیار شاهدیم که، او در "آنجا" (در درونِ پروژه‌ی نقدِ مذهبی)، دعوت‌گرِ ما به یک ایدئولوژیِ خاص، به ایدئولوژیِ "تشیعِ علوی" است، و در "اینجا" (در درونِ پروژه‌ی نقدِ مدرنیته)، به صراحت می‌گوید که: بهتر آن است که، از این چارچوب‌های فرقه‌ای خودمان به در آییم، و با یک "فراروی"، و در سطحی بالاتر، فراییدئولوژیک فکر کنیم! فرافرقه‌ای نگاه کنیم! و به آرمان‌های بشریِ "عرفان، برابری، آزادی" تکیه کنیم!

● ما باید مطالبِ شریعتی را، با توجه به این دو پروژه‌ی مطرح‌شده، از هم تفکیک کنیم، تا درکِ درستی از دیدگاه‌های او داشته باشیم. شما هر زمان که کتابی از او را می‌خوانید، در ذهن‌تان باید این تفکیک را انجام دهید. به عنوانِ مثال، اگر شما الان در حالِ خواندنِ کتابِ "انتظار، مذهبِ اعتراض" هستید، باید بدانید که، شما الان در درونِ پروژه‌ی پروتستانتیسم دارید تنفس می‌کنید.

● کتابِ "تشیعِ صفوی، تشیعِ علوی" آنجاست، "أمت و امامت" آنجاست، "وصایت و شورا" آنجاست، در درونِ پروژه‌ی "اصلاحِ مذهبی" است. اما کتابِ "ماشین، در اسارتِ ماشین‌نیسْم"، "نگاهی به تاریخِ فردا"، "الیناسیون"، و... بحثِ امروز است، و بیانگرِ دیدگاه‌های او در درونِ پروژه‌ی "فرامدرن"، و برای طراحیِ مکتبیِ "فرامدرن" است.

● ما باید هوشیار باشیم که، او در آنجایی که دارد نقدِ دموکراسی می‌کند، دارد از موضعیِ "فرامدرن" این دموکراسیِ لیبرالیسمِ امروزی را نقد می‌کند، و زمانی که از الیناسیون حرف می‌زند، دارد غرق‌شدگیِ انسانِ امروز در درونِ نظام‌های انسان‌کشِ بوروکراسی و تکنوکراسی را نقد می‌کند، تا با نقدِ مدرنیته‌ی موجود، و با تکیه‌ی بر میراثِ شرقی، و جهان‌بینیِ مذهبی، مکتبیِ "فرامدرن" را طرح کند.

● او می‌خواهد یک الگویی را به ما ارائه دهد، و هشدار دهد که: اگر تو از آن مذهب ارتجاعی رها شدی، و "مدرنیسم" دوره‌ی شاه را هم نپذیرفتی، باز مبادا بیفتی در دامن حتی همان "مدرنیته"ی موجودِ غربی، چون در آن مدرنیته هم خبری نیست، چرا که، آن عقلانیتِ مدرن، به قولِ مارکس و بر، باز قفسِ آهنینِ دیگری ساخته است که، تو دیگر در چنگالِ اش حتی نمی‌توانی تکان بخوری!

● آری! یک قفسِ آهنین! تا جایی که فوکو معتقد بود که: ما اصلاً امکانِ رهایی از قدرت را نداریم. او یکی از تیزبین‌ترین، و در همان حال، یکی از محافظه‌کارترین فیلسوفانِ عصرِ ما در حوزه‌ی قدرت است، که فلسفه‌ی قدرت را به شکلی جدی مطرح می‌کند، اما عملاً فیلسوفِ محافظه‌کاری است که، اسارتِ همیشگیِ انسان، در این قفسِ آهنین را، از نظرِ فکری می‌پذیرد!

● و باز در چارچوبِ همین پروژهِ "نقدِ مدرنیته" است که شریعتی به نقدِ نظامِ سوسیالیسمِ موجود در کشورهای شوروی و بلوکِ شرق می‌پردازد. او به ما هشدار می‌دهد که: ای انسانِ جهانِ سومی! هشیار باش! تو که الان در این نظامِ سرمایه‌داری اسیری، و در پیِ خروج از آن، و رفتن به سوی سوسیالیسم هستی، مبادا به سوی نظامِ بسته‌ای نظیرِ نظامِ

شوروی بروی، و باز در چنبره‌ی نظامِ اسارت‌بارِ دیگری گرفتار شوی! در یک نظامِ سرمایه‌داریِ حزبی_دولتیِ توتالیترِ ایدئولوژیکِ آزادی‌گش و انسان‌گشِ تکنوکراتِ بوروکراتِ یک طبقه‌ی تازه به دوران رسیده‌ای که، آن انسانِ عاشقِ در آرزوی رهایی را، با شعارِ سوسیالیسم، حتی از دستاوردهای نظامِ سرمایه‌داری هم، محروم کرده است!

● و نیز هشدار می‌دهد که: اگر از این نظام‌های استبدادی رها شوی، و می‌خواهی به دنبالِ آزادی و دموکراسی بروی، مبادا باز به سوی ایجاد و گسترشِ یک نظامِ سرمایه‌داری بروی، و یک نظامِ سیاسیِ دموکراسیِ پارلمانیِ متمرکزِ نخبه‌محورِ غیرشورایی را، بر انسان‌های جامعه‌ی خویش، حاکم کنی، و این نظامِ نمایندگی را، به شکلی دیگر، جاودانه کنی!

● در رابطه با این سوالِ شما، من هم به ضرورتِ طرحِ سوالِ "کدام شریعتی؟"، و پاسخِ دقیقِ به آن، باور دارم. اما اگر در نهایت، تنها به "شریعتی، با نگاهی طبقاتی" تکیه کنیم، باز در دامِ آن نگرشِ "همه‌ی مسائل را طبقاتی دیدن" چپ ارتودکس خواهیم افتاد، و دچارِ همان انحرافی خواهیم شد که، گروهی از طرفدارانِ شریعتی، با گرایشِ "شریعتی، با نگاهی عرفانی"، دچارِ آن شدند: دچارِ "یک‌بعدی" شدن!

● اندیشه‌ی شریعتی، یک اندیشه‌ی رهایی‌بخش سه بُعدی است: برخوردار از سه حوزه‌ی "اسلامیات، اجتماعیات، کویریات". در اسلامیات به "خدا"، در اجتماعیات به "خلق"، و در کویریات به "خود" می‌پردازد. سه بُعدی که تفکیک‌ناپذیر است، و نادیده گرفتن هر یک از این سه بُعد اساسی، به منزله‌ی خروج کامل از مکتب شریعتی است. چرا که مکتب شریعتی، بر اساس تنظیم اصولی رابطه‌ی بین سه‌گانه‌ی "خود، خلق، خدا" استوار است، و خروج از این حرکت سه بُعدی، خروج از این پروسه‌ی رهایی‌بخش است.

● ما باید به هر سه بُعد اندیشه‌ی شریعتی بپردازیم، اما در هر دوره‌ای، اولویت و تکیه‌گاه ما باید متناسب با آن دوران باشد. و از نظر من، در جامعه‌ی امروز ما، اولویت ما باید تکیه بر بُعد "اجتماعیات" باشد، و در کنار آن، به اسلامیات و کویریات هم بپردازیم.

● امروز، با توجه به حاکمیتِ چهل ساله‌ی یک ارتجاع مذهبی، و بیزاری مردم، و به ویژه جوانان، از مذهب، بُعد اسلامیات دیگر هیچ کششی ندارد، و بُعد کویریات هم، به قول خود شریعتی، در یک جامعه‌ی فقیر و استبدادی، ابزار فریب و استحمار و مسخ انسان است، و در نتیجه، تنها راه حضور ما در میان مردم، طرح "اجتماعیات" شریعتی است.

● از نظر شریعتی، یک انقلابِ اصولی، دارای سه مرحله‌ی اساسی است: "انقلابِ فکری"، "انقلابِ اجتماعی"، و "انقلابِ سیاسی". خودِ شریعتی در مرحله‌ی اول، یعنی در مرحله‌ی "انقلابِ فکری" قرار داشت، و در حالِ ساختنِ کادریهایی "خودآگاه، فعال، و فداکار"، جهتِ ورودِ خودآگاهانه و همه‌جانبه به مرحله‌ی انقلابِ اجتماعی.

● من بر این باورم که، ما با حرکتِ شریعتی، مرحله‌ی "انقلابِ فکری" را، هر چند به شکلی ناقص، گذرانده‌ایم، و اکنون در مرحله‌ی "انقلابِ اجتماعی" هستیم، و متأسفانه، با توجه به شرایطِ بحرانیِ جامعه، و تبدیلِ این "بحران" به ابربحران و "فاجعه"، به ناچار در مسیرِ جنبشی "زودهنگام"، و به عبارتی "نابهنگام"، و در راستای برپایی یک "انقلابِ سیاسی"ی زودرس هستیم! و چیدنِ اجباریِ میوه‌ی کالِ دیگری!

● ما در این مرحله‌ی "انقلابِ اجتماعی"، گرچه خودمان نتوانستیم "خودآگاهیِ انسانی" و "خودآگاهیِ اجتماعی" را به میانِ مردمِ ببریم، اما با توجه به "گند زدن" خودِ حاکمیتِ فقهاتیِ ارتجاعی، تحققِ "خودآگاهیِ اجتماعی"، البته تا حدی، و آن هم به صورتی خود به خودی، صورت گرفته است، و کاری که برای ما مانده است، سازمان‌یابی، سازمان‌دهی، و ایجادِ نهادهای مدنی است.

● و با توجه به وضعیت بحرانی جامعه، و زودرس بودن "انقلاب سیاسی"، باید در کنار نهادسازی و سازمان‌دهی، به سوی ایجاد یک "اتحاد ملی" نیز حرکت کنیم. چرا که، با شکل‌گیری یک حکومت مذهبی، آن مرحله‌بندی اصولی شریعتی، دچار یک درهم ریختگی زیان‌بار شده، و ما نیز جبراً به یک خط‌مشی اورژانسی کشانده شده‌ایم!

● اکنون باید این نهادها و اتحادیه‌ها تشکیل شوند، و دانشجویان، معلمان، پرستاران، رانندگان، و دیگر قشرهای محروم، به هم بپیوندند، و با هم متحد شوند، تا یک جبهه و ائتلافی شکل بگیرد. چون بی‌شک این رژیم اصلاح‌پذیر نبوده، و ما به زودی، چه بخواهیم و چه نخواهیم، شاهد یک "انقلاب سیاسی"ی زودرس خواهیم بود. هر چند، وقتی می‌گوئیم انقلاب سیاسی، به معنای تیر و تفنگ و کشتار و خشونت نیست، و منظور ما از انقلاب: یک تحول اساسی، با تغییر نظام کنونی، و تدوین یک قانون اساسی جدید است.

● فرق آنانی که به دنبال رفرم‌اند، با آنانی که به دنبال انقلاب‌اند، یعنی همین برخورد زیربنایی. و انقلاب هم لزوماً با خشونت همراه نیست. ما در انقلاب بهمن، تا روز پیروزی انقلاب، ده نفر را هم نکشتیم. حکومت کشت، ما نکشتیم. و شعارمان هم: "برادر ارتشی! چرا برادر کشی؟"، یا شعار: "ما

به تو گل می‌دیم، تو به ما گلوه" بود. و کارمان هم این شده بود که، برویم به عمه و خاله التماس کنیم، تا گل رز به ما بدهند، و ما هم ببریم بندازیم تو لوله‌ی تفنگ سربازان!

● در سال ۵۷ مگر انقلاب نکردیم؟ کدام خشونت؟ خشونت کجا بود؟ هر کی می‌گوید انقلاب بهمن خشونت‌بار بود، دروغ‌گویی بیش نیست، و دارد شما را فریب می‌دهد. اگر خشوتتی هم بود، خشوتتی از سوی دولت بود، نه مردم. و تنها به صورتی پایه‌ای و رادیکال، خواهان تغییرات اساسی بودیم، و این که بعد از پیروزی چه شد، به انقلاب ربطی ندارد!

● ما می‌دانیم که، اندیشه‌ی شریعتی، یک اندیشه‌ی سه بُعدی است: اسلامیات، اجتماعیات، و کویریات. و بدبختانه، فاجعه‌ای که پس از سرکوب سال شصت، در خوانش شریعتی، رخ داد، جداسازی این سه بُعد از هم، و پیروی هر بُعدی توسط گروهی از دستداران او بوده است! و نتیجه‌ی آن، عقیم شدن این مکتب‌رهای بخش در عرصه‌ی اجتماعی.

● و امروز، سوال مهمی که در بین طرفداران او مطرح است، این است که: از میان سه شریعتی مطرح در این خط فکری، که عبارت است از: "شریعتی اسلامی"، "شریعتی اجتماعی"، و "شریعتی کویری"، ما به کدام شریعتی باید تکیه کنیم؟!

● پاسخ من، به این سوال حیاتی، چنین است که: اساساً، خود این جداسازی، "فاجعه" ای است که رخ داده است، و گام اول اصلاح این فاجعه، بازگشت به اندیشه‌ی سه بُعدی شریعتی، و پیروی از هر سه بُعد آن به طور توأمان و همزمان است، و در نظر گرفتن اندیشه‌ی شریعتی به صورت یک "مکتب"، و نه کوله‌باری از افکار جدا از هم و پریشان.

● هر چند که، در هر دورانی، یکی از این ابعاد سه گانه، در اولویت اول است، و این تعیین اولویت، بسیار بسیار مهم است. در دوره‌ی خود شریعتی، اسلامیات، در اولویت اول، و اجتماعیات و کویریات در اولویت‌های بعدی بوده‌اند. و امروز، اجتماعیات در اولویت اول، و کویریات و اسلامیات در اولویت‌های بعدی قرار دارند. و ما باید، با تکیه بر "شریعتی اجتماعی"، مبارزات اجتماعی خویش را به پیش ببریم، و با دعوت به نهادسازی، "نیروی کار" را، به سازمان‌یابی، و ایجاد اتحادیه‌ها و سندیکا‌های سراسری، تشویق کنیم.

● پس امروز "شریعتی اجتماعی" در اولویت اول، و در کنار آن هم، به ترتیب، شریعتی کویری، و شریعتی اسلامی، باید مطرح باشد. چرا که، تکیه‌ی صرف بر شریعتی اجتماعی، بدون پرداختن به "خویش" با کویریات، و تکیه‌ی بر یک "جهان‌بینی فلسفی" با اسلامیات، به یک آدم مبارز خشک تک‌بُعدی‌ای

تبدیل خواهیم شد، که کارش تنها در نبرد و نابودی و درهم کوبندگی است!

● ما در همان حال که باید به روشنی این شریعتی‌ها را از هم تفکیک کنیم، و امروز نیز بر "شریعتی اجتماعی" تکیه کنیم، اما باید، هر سه گرایش شریعتی اسلامی، شریعتی اجتماعی، و شریعتی کویری را، به شکلی هم‌زمان در جامعه مطرح کنیم، و آن گرایشات تک‌بعدی انحرافی موجود را اصلاح کنیم.

● آری! امروز، با توجه به شرایط کنونی جامعه، شریعتی اجتماعی در اولویت است، و باید بدانیم که، یکی از عناصر این شریعتی اجتماعی، همان‌گونه که آزاد عزیز گفتند، برخورداری از یک "نگاه طبقاتی" است، و این که، به همه‌ی مسائل اجتماعی، یک "دیدگاه طبقاتی" داشته باشیم. و باید بدانیم که، تمامی دولت‌ها ارگان سرکوب طبقه‌ی محروم جامعه هستند. و ظریف و روحانی و خاتمی، و... همه نماینده‌ی سرمایه‌داران و طبقه‌ی حاکم‌اند، و هدف نهایی تمامی آنان برقراری وضعیتی برای چاپیدن طبقه‌ی محکوم است!

● ما با تکیه‌ی بر "بینش طبقاتی"ی ملهم از مکتب شریعتی، و در چارچوب "بینش تاریخی"ی او، که بر یک "جنگ تاریخی" استوار است، هرگز حق نداریم که به هیچ دولتی، که در اساس خود، ارگان سرکوب طبقه‌ی حاکم است، اعتماد کنیم.

ما باید کار خودمان را بکنیم، و به هیچ دولتی تکیه نکنیم، و اگر استثنائاً دولتی، در امری خاص، در همراهی با خواست مردم گامی برداشت، چه بهتر! و ما اندکی سریع‌تر به اهدافمان خواهیم رسید.

● ما باید پیگیر استراتژی خودمان باشیم، که در یک شرایط عادی، عبارت است از: "خودآگاهی بخشی، سازمان بخشی، و آزادی بخشی"، و تشویق مردم به نهادسازی، و تشکیل اتحادیه‌ها، سندیکاها، و مبارزه برای مطالبات صنفی، سیاسی، و انسانی. نه این که ما هم، همچون روشنفکران، سازمان‌ها، و احزاب دولت‌محور، استراتژی خودمان را رها کرده، و به زیر چتر دولت و جریان‌های درون حاکمیتی برویم، تا آنان تعیین‌گر استراتژی مبارزاتی باشند و ما پادوی آنان!!

● از طرفداران شریعتی، یک چنین کاری، یعنی استراتژی مبارزاتی خویش را براساس خط‌مشی جناحی از حاکمیت و دولت استوار کردن، نه تنها بعید، بلکه اساساً شرم‌آور است. چرا که از نظر شریعتی، اگر مبارزه‌ای وجود دارد، مبارزه‌ی بین دولت، به مثابه‌ی سنگر طبقه‌ی حاکم، و احزاب مردمی، به مثابه‌ی سنگر مردم محروم است. و هر فردی که در سنگر دولت و جناح‌های درون حاکمیت است، در نهایت امر، بر علیه نیروی کار، زحمتکش‌ان، و طبقه‌ی محروم، موضع خواهد گرفت. تردید نکنید!



تالار گفتمان شریعتی

آخرین ویرایش : مهر ۹۸

کانون آرمان شریعتی

